

(۱) معلم:

- زمان افعال:

ماضی ماده: با این شناخته ماضی ماده هست: (ا - و - ز - ت - نه - ت - نه) در اینها فعل

ماضی اعترافی: صرف فعل کار + ماضی

ماضی بعدی: صرف فعل کار + (قد) + ماضی  $\rightarrow$  (قد تابع ماضی)

\* کار رفاقت اصلیست می‌باشد برای قدر بسیار  $\leftarrow$  با از دست دادن مطابقت دارد: کار ذهن سالم و صاف  $\leftarrow$  لذت ذهنیت  
ای از دست دادن می‌باشد بنابراین کار حالت ایجاد شده برای نکار از فعل کار و برای بروز کار استفاده می‌گردد اما فعل اصلی با این مطابقت ندارد:  
کار رفاقت  $\leftarrow$  کار اطلاقی رفاقت

ماضی نعلم: که + ماضی  $\rightarrow$  (قد غیرقابل معرف است!)

\* ظاهر نسبت بر قاعده ماضی کار و کار نسبت به شود\*

برای شناسیدن افعال ماضی قبل از آن حافظ «ما» می‌آمیزیم

معناش ماده: با این شناخته ماضی ماده هست: (ا - ت - ک - ز) در اینها فعل

برای شناسیدن از افعال از فعل از عرف «لا» استفاده می‌کنیم

مثال امری:

۱) امر حاضر  $\leftarrow$  عنصر صفت از ابتداء فعل + عجز مفعول اخرين فعل

\* عجز مفعول  $\leftarrow$  شکل (۱) یا (۲)

$\leftarrow$  حرف «ز» از فعل (یعنی «ز» در عبارت بروز)

۲) امر باللام  $\leftarrow$  اضفه مفعول «ل» (لام امر) به ابتداء فعل + عجز مفعول اخرين فعل (بهای صفتی هایی عایق و سلم)

لکیان  $\leftarrow$  لکیان (با این معنی)

\* لام امر بعضاً خود فرمایانه (و - ف) به صورت سالن متفقانه مور:  $\leftarrow$  فلیعبرا

\* ظاهر از امر حاضر لازم است به ابتداء فعل حجز اضافه ننمی‌شود. برای بروز حرکت همراه با عجز الفعل تقویت ننمی‌شود. از دلایل (۱) دیگر (۲) باشد از (۱) استفاده ننمی‌شود:

آنچه  $\leftarrow$  از ذهن

تقویت  $\leftarrow$  از قدری

\* تقویت که همراه از مفعول (۱) است فعل امر باب افعال است \*

تقویت

آنچه

فعل نفعی: اگر بر سرفعل معنای حرف لا (لای نفعی) اضافه کرد و فعل را جزء لغت  $\leftarrow$  فعل نفعی است هماید  
(تألف فعل و فعل)

فعل بحیر: بر روی فعل معنای: اضافه موزن (لهم) یا (لما) اهل فعل + خبرم کردن آخر فعل

حرمه لَمْ مُرْجِعیه  $\leftarrow$  ماضی مفهوم ساده  $\leftarrow$  العلم لَمْ يَزَدْ (علم موزن) = العلم ماضی

حرمه لَمَا  $\leftarrow$  ماضی مفهوم فاعل  $\leftarrow$  العلم لَمَا يَزَدْ (علم موزن انت)

\* لَمَا بر سرفعل ماضی  $\leftarrow$  خذن زمان معنای وقوع کر \*

- اعراب افعال:

الفعل مبنی (حرف اکاران حواله ایت تابعی حارد): ۱) افعال ماضی

۲) فعل عای امر حاطب

۳) جمع عای مؤنث فعل معنای

\* سایر افعال بحرب انت \*

وضع مصالح: فعل معنای درحال ادعی مرفوع انت  
صیغه فعلی که: فعل فتحه موزن (جزء آد)  $\leftarrow$  اعراب ذرعه (مرفعه بیوت فعل)  
صیغه فعلی آد بفتحه  $\leftarrow$  اعراب خل (مرفعه بیوت خلا)

فعل سرط: فعل دیگر از سرط محدود جزء انت

محضیز ادوات سرط  $\leftarrow$  سُن (هوکس) / سَا (هرچه) / إِنْ (که) / أَيْنَا (هرچه)  
 $\downarrow$   $\downarrow$   $\downarrow$   $\downarrow$   
اسم اسم اسم اسم

\* فعل سرط ماضی  $\leftarrow$  حال بجزء انت \*

من فعل خیرای تر / من فعل خیرای خیر  
(ماضی) (معنای)

اصب مصالح: اضافه کردن حرف ناصبه بر سرفعل + مفعوب کردن آخر فعل  
حروف ناصبه: آن (ک) / لـ (علک) / کـ (تا) / لـ (برای) / عـ (رتا) / اذـ (بلز حرف)

مفعوب کردن فعل مصالح: تسبیل (ت) و (تـ)

که حرف "ن" از آخر (یک جمع عای مؤنث)  $\leftarrow$  (عنای آد ۱۲ فعل انت)

\* بحوالی اکردهای "لـ" بر سرفعل مصالح سایر و قبل از آن فعل دیگر دیگر دیگر باشد  $\leftarrow$  لام ناصبه انت  
وکرمه لام امرات:

اللائِيْنَ لَلِيَّوْمَا وَاحِيَّا هُمْ (لائیں اسنان یا  $\leftarrow$  عالمیشان را بینیز)

اللائِيْنَ لَرَحِيْبِنَ إِلَهِ لَوْيَّمَ لَلِيَّوْمَا وَاحِيَّا هُمْ (لائیں اسنان همان حاییان را هر چند تا  $\leftarrow$  عالمیشان را بینیز)

- فعل مفعول و فعل مفعلي:

الفعل مفعلي: فعل مفعلي هو حرف از عروض اصلها لبيان باز.

\* برای تعریف فعل مفعلي: آن حرف از فعل تهیه دار است فعل مفعلي است ولذلک مفعلي بنت.

T) حکم ۸۷: معین مالیس فی فعل مفعلي:

۱) أَحَبْتُ إِنْ أَسْأَرْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ  
۲) حَتَّىٰ ذَلِكَ هُنَّ دُوَّادُ عَزِيزٍ

۳) كَمْ أَعْلَمُ تَقْسِيْتَ السَّيْلَانِ تَقْسِيْتَ رَبِّ نِسَرِ لَهُ وَلَا تَعْسِرُ

۴) إِنْ شَاءَ اللَّهُ: فعل مفعلي حرف علة تهید و مفعلي بنت: (تعاهده - يلبيه ...)

(فعل مفعلي)

فعل مفعلي از عروض اصلها (و - و - الف) باز.

\* حرف علة الف جزء فعل مفعلي بنت در ترتیل یائمه و یا ک ایت \*

فعل مثاب: فعل مفعلي ک معین الفعل از عروض اصلها عرف عله باز { وادی (و مل) یا به (یعنی) }

فعل اجوف: فعل مفعلي ک معین الفعل از عروض اصلها عرف عله باز { وادی (عول) یا به (بع) }

فعل ناقص: فعل مفعلي ک لام الفعل از عروض اصلها عرف عله باز { وادی (دعا) یا به (رض) }

چند عکس از درباره با اعلال:

\* حروف عله باز با عوامل تبلیغ از حروف سائب باز:

الف با (-) / ی با (-) / و با (-)

اویاد ← ایجاد      یتیم ← یوقن      قل ← حال

\* هر طه حرف عله، سائل و حرف پیازان بنت سائل باز ← حرف عله عنصره بود

قال للغایات ← قالن ← خل ← دعث

فعل مثاب:

روایی در لام مجرد، فعل مفعلي، عرف (و) حرف خواهد بود: وعده متعارف ← یعده

فعل اجوف:

\* فعل حایم باز "حاف" - "حاف" که متعارف از ها الف حار در ارار و متعارف مجذوم حرف اصلها اصلها هاست و از:

خف - لئم کف

فعل ناقص :

\* حرف علة در نازل بـ حضر (و) یا (ى) قبل پسورد حرف علة فنف حضر سود :

کنم للعائين ← لغوا ہنف الکع ← لغوا  
کمال العین ← حرف علة ← کمال العین

\* انحرج افعال ناقص را در مینهایم که حرف علة هم میزد (۱۴-۷-۱۳) چشم کنم ، حرف علة از اتفاک منفذ حضر میزد :  
(عندها کنف عرب علة هم باشد)

لتم تکھو چیز ← لتم تکھ ←  
لا کنھم چیز ← لا کنھ

بعض افعال برای رکھنیدن افعال فعل بحیرات از عکس از حالات وادی و یا هم فعل دوای سال و اجوف و ناقص بنظم را به عنوان اللور  
پراپرید (لذا عقلم صنف لذتی) و صرف آن را مطابق جبار اتفاک کتاب بحیرم ۳ الکوثر در پرسی افعال را باز متعاب کرد .

- فعل لازم و متعد :

بمعنی ← لک ← بمعنی  
نیازخواه → نیاز خوار

\* منفع لازم ام بمعنی نیاز \*

\* فعل حاک لازم بمعنی غرض \*

مینهای افعال در معنی دارند :

اعلم : اعطا لارد جمل : سلیمان و عجب : بجهیر

\* بناز افعال در بک ترجم دست لز لحدود فعل نیاز ترجم سود !

- فعل بعلوم و جعل :

نز ل القرآن / نزل ا... العزان  
نائب ناعل (معنی فعل بعلم) فاعل فعل

طریق جعل نوزن :

در افعال ماضی : حرکت عین الفعل را میسر کنم - تمام حروف تحرک قبل از آن را میهمم کنم .

وعده بمحفل دویه

انزدکت بمحفل آنژل

استد سوا بمحفل استخدیم

\* عده ماضی اجوف دنایق را بمحفل دست عله هستا بگزید که باید "آبیل" سود .

عال ← عین اذعا ← اذ عزم

درا

در افعال ماضی : عدهات عین الفعل را میتوان کنم - معاصرت اصل را میفهمم کنم .  
سعدهون بمحفل ← بسته بمنزیل بمحفل ← تسلیم

\* عده ماضی مصالح سال وادی را از بعلوم بمحفل آبراهام نایم صرف عله دیگر هنف نمیزد :

وعده مصالح بیویه بعلوم ← بیویه بمحفل ← بیویه

\* هُوَ مُهْرِبٌ عَلَى مَحَاجِجِ الْمُعْتَدِلِينَ مَنْ عَرَفَ عَلَيْهِ تَابُ نَفْسَهُ بِأَيِّ هُوَ مُهْرِبٌ شُوَّد

يَعْلُمُ بِمُعْتَدِلٍ < يَعْلُمُ بِمُعْتَدِلٍ < يَعْلُمُ بِمُعْتَدِلٍ

كُلُّ مُعْتَدِلٍ لِذِلْكِ جَلَلَ بِعِلْمٍ :

١) عَذْفٌ فَاعِلٌ

٢) سَعْدُ الْمُسْتَغْرِبِ أَنْ مَرْفُوعَ لِرَوْهُ وَبِعِنْوَانِ نَافِعٍ فَاعِلٌ قَدْرِهِ دِهْمٌ

٣) سَعْدُ لَا فَاعِلٌ مَعْاَبَقَ طَسْهَةَ نَافِعٍ فَاعِلٌ تَفْسِيرٌ حَدِّهِمْ وَسَعْدُ مُعْتَدِلٍ كُلُّ

يَلْتَبِسُ رسَالَةً بَابِنِي مُعْتَدِلٍ < يَلْتَبِسُ رسَالَةً بَابِنِي

خیار فعل و حرف تھا ام اس کو نہ نہیں ہے ایک جلوہ جو ہم لفظ بدلنے پر  
درست میں ساخت اس کو جائز نہ کہ دارسائل ایسا ہم نہ لزム  
\* طبایت زیر پا (ات) فتح ہے تو نہ دلہن جو سر ہے نہ چوڑت سالم :  
ا صوات (صوت) ا بیات (بیت) ا وفات (وقت)  
ا دفات (زادت) ا سلط (معوت) لکھنے کی تحریر

عملیات مکمل خلائقی تأثیر :

- ۱) ة - ت ← فاعلیہ - مرسیہ
- ۲) ئ - ا ← دلہا - کبریٰ
- ۳) اد ← زعرا - صیرا

اسام زیر مذکور چاری مجموعہ موند :

- ۱) نام کفرها، کسرها، قبائل و... : تھران - عربین ...
- ۲) نام احتمال نیجہ بزرگ : عین (عین) - جبل (یا) ...

\* کلیہ اسامی جمع عذر انسانی « مرکم مفرد مذکور » اس ات و تمام دابہ ہوا ( فعل و ام اثار و مفعول و صیرو و...) با یہ مفرد مذکور بجا روند \*

لکھ اسلامیہ تحریر انسانی  
جمع محتسب غیر انسانی مذکور

اسام زیر مذکور تا مدد مذکور چاری مجموعہ موند :

سمس (خدتیہ) - نار (اکٹھ) - ارض (رزق) - سما (آسمان) - دفع (باصرہ) - رفع (ریغ)

- جامہ و سسک :

الرکھاں عین دروہ دھاں تھے نباہ، جامہ است .

۱) ام ناعل و ام سفعیل )

الت: بردن فاعل و سفعیل (ملائم مجرور)

ب: (عین لائم مجرور) ← استعمال از مبت صنایع هر باب - حرف صنایع را از ابتداء فعل برداشتہ وہ جائیں (ص) مولڈ ایم .  
سین) ام ناعل عین الفعل دارا فعلات (ر-) و سفعیل دارا فعلات (ر-) است .

لکھاں کہ خارجی حرف عله (ک) است، ام ناعل و طبایت کہ دارای حرف عمل (ا، ی) اما اہم سفعیل جزو مجرور .

ام ناعل ← نیقم - مستحب - مجری  
ام سفعیل ← مقام - مستعباب - مجری

\* لکھاہم با (ص) رفع موند، ام ناعل یا سفعیل از ہی جزو نیفلت \*

(۱۲) ام معانی فرمان

الف: برخواز مفعل و مفعول و معنیهای نسلان هابروز مقابل (نلام مجرور)  
 ب: (نلام مجرور) ← صفت صنایع باب - استاده از (ص) یا (ب) - حکمت (→) برخواز الفعل و یادآور حرف عالم «الف»  
 \* طلاق که با (ص) سرو جهت نویز ام زبان یا معانی از هجر و زدن مفعول \*

(۱۳) صفت سبیعه) صفت که بصورت دائم رکم را چنگیده و بوددار (صفت خودمعز !)

\* بعض این عکس و فعل صفت مجهزه عامل - معنی ...

(۱۴) صفت بمالغه) بیان لذت که صفت

\* همچنان صفت حمل که درای سبیعه صفت بمالغه اند \*

\* خ) درون فحالت صفت بمالغه نشانگر تأسیت نیست ← عالته (سبیاعالم) ← برای هنر و دین یا میزان اند \*

(۱۵) ام تفصیل) در فارسی صفت «تبر» دار نیز به جهت نویز.

برخواز افعال (نک) و فعلیم (نون) اند

\* کلمات زیر برخواز ام تفصیل از دو لام چون رنگ یا عیب دلالت که صفت بجهه اند :

آبیز (سفیر) - آسود (سیاه) - احتمل (رسین) - اهرم (زبان) -

- سخن و نکره :

۱) ام عم (حاضر) ← عمل - این  
 ۲) ام معرفه باش ← حرام کرد (بله آن «بل» اینها شود  
 (سایر ام معرفه اند) ← اینها اند ← هنوز - تلاک - همچنان  
 ۴) ام متعامل ← عمل بساز اند ، عمل تعامل (درین)  
 ۵) ام از ←

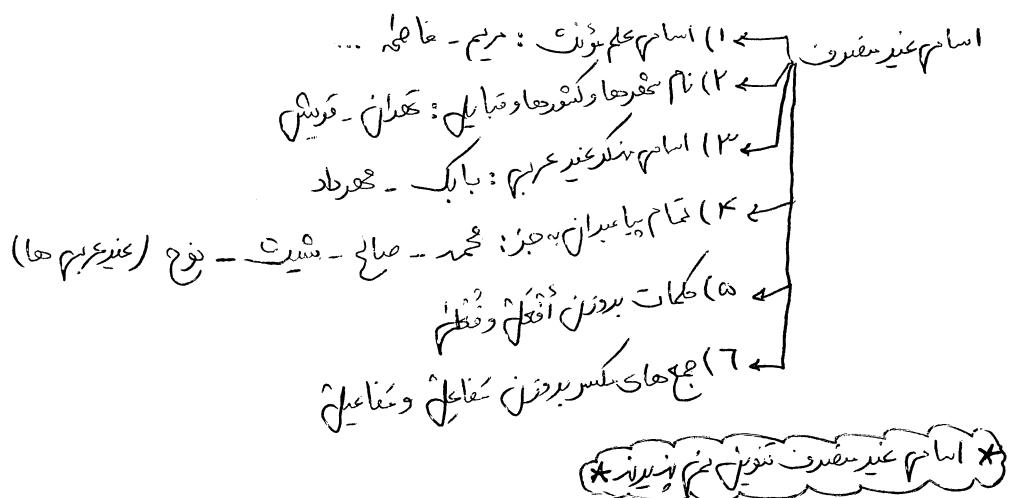
۶) معرفه ام اند ← حرام نند اند که از اینجا سخن اتفاق بود معرفه هم کرد ←

همچنان معرفه اتفاق افتاده است \*

- سخن و نکره :

۱) ام از ← اسماز  
 ۲) اسماز اسماز (حقدار و عالم سخن و سخن)  
 (سایر ام معرفه اند) ← اسماز معمول (حقدار و عالم سخن و سخن)  
 ۴) اسماز استفاده ← نز (اعکس) - ما (جهیز) - سر (جهوت) - این (رجا) - لئن (جهلوه) ...  
 ۵) اسماز سرتا ← نز (اعکس) - ما (جهیز) - آینا (صرکجا)  
 ۶) افراد نز ← الان - لئا (جهله) - اذا (جهله) ...  
 \* اعراب طی اسماز نز ، عمل است \*

- مصروف وغیر مصروف :



\* در حالات تحریرهای تصریف از قبیل اسعادة هم تولد  $\rightarrow$  جنسیت و فیض است .

اسماه عنید مصروف در دو حالت مرحالات تحریری همان کسره اصلیم عنود را تبدیل میکند :

۱) هرچهارهای عنید مصروفها عرف «آل» عبارتند.

۲) هرچهارهای عنید مصروف در حالات معنای دفعه تولد (معنی پیشنهاد الی باری)

ذنبت اللہ ساجد①  $\rightarrow$  ذنبت اللہ الصائم② (الله)

ذنبت اللہ ساجد①  $\rightarrow$  ذنبت اللہ ساجد المحمدیة (عناف)

- حمد : حمد سبقن  $\rightarrow$  مترجم : حمیمه بهادر و مرفوع  $\rightarrow$  هو - هما ...

مفسریم : در نفس عقوله و متفوب  $\rightarrow$  ایا - ایاک - ایانا ... (در ترجمہ بالطف و عطا تحریرهای)

حماه سبقن رفعیم : حمال سایهای عقولهای عربی هست که سایهای عقولهای فاعل یا نائب فاعل آنند :  
فعلا - فکلوا - فقلن - فقلنا و ...

این حماه هماره بعنوان فاعل یا نائب فاعل مفهود داشته و حمد بارز و حمل رفعی هست .

حماه سبقن تحریری و مترجعه : ۲ - سهم - ک - کا - ی - نا

۱) همانکه اند (۱) اسم بایانی  $\rightarrow$  معنایت الی و تحریر مه تولد (الناب)

۲) عرف جربایانی  $\rightarrow$  تحریرهای عرف جربه هم تولد (بنک)

۳) عرف سچنه بالعقل بایانی  $\rightarrow$  ام عرف سچنه و متفوب هم تولد (آنک)

۴) فهم تدارکیانی  $\rightarrow$  عقوله و متفوب هم تولد (رأیک)

- \* بـاءٌ تـحـتـيـهـا «نـا» بـعـدـهـا حـمـيـرـهـرـفـوـعـهـرـصـيـهـ سـلـكـمـعـالـعـيـدـ وـ بـعـدـهـا حـمـيـرـهـرـفـوـعـهـرـصـيـهـ سـلـكـمـعـالـعـيـدـ :
- صـيـهـيـاـ ← لـامـالـفـلـقـسـانـهـ ← سـلـكـمـعـالـعـيـدـ
- صـيـهـيـاـ ← لـامـالـفـلـقـبـحـرـ ← سـلـكـمـعـالـعـيـدـ
- \* أـلـحـمـيـرـهـرـفـوـعـهـرـصـيـهـ سـلـكـمـعـالـعـيـدـ هـرـفـلـيـلـ حـرـفـفـزـ (لـيـلـ وـلـيـلـ) مـهـارـهـ . ← اـضـرـبـهـ (مـاـبـنـهـ !)

حروف عامل: بر اکابر حمله بعد از خود را دراز ← غیری - ل

عروف غیر عام: بدر کراب کلید براز هنر میور نینه ← لایکن - و (اعتن)

\*جهنون حرف عامل حجم: (المعروف بـ جبر حجم)

۱۴) حروف ناصیہ

۳) حدوف جازمه

۵) عرف لاک یقین

\* حروف عربی عالم

۱) حرف تحریف «اے»

۱۴) لی و میاک دفتر

۱۳ فرن و نای سے ٹاہمین صنیر (ی) و برلن میں ڈونکن قلاریم کیوں: مسٹر (جن) + ن + ی)

٤) حروف عطف: و - هـ - يـ ...

(٧) "سَهْل" و "سُوفَ" اسْتِعْبَادٌ

## ۷) حرف استناد و رجاء

۸) حروف نہا

19

۱۰ حالتاً

## القواعد (اعراب)

١) اعراب ظاهري: اعراب حرفات (اعلم) - اعراب صروف (فرعيم)

اسم صفتى دهانى عنا	جمع مذكر مسام	اسم صفتى	اسم مفرد ياءً جمع علاس
(و) ابوك تذهب	(و) معلمون يذهبون	(أ) كتاب زفاف	الكتاب مفيدة
(ي) رأيت اباك	(ي) رأيت معلمين	(ي) رأيت كتاباً	مصنوب
(ك) من اباك	(ك) من المعلميين	(ك) من كتب	ثور

فرعيم

اعلم

\* جمع مفرد سالم هى عاد حرفات مفهوم فيهم عنهم لا يزيد وجهاً لأن كسر ميم لغيره \* سے رأيت العلمان

\* اسم صفتى دهانى عنا اعراب صفات دهانى اعراب اعلم هنر رأيت اخاك  $\Rightarrow$  رأيت الأفع

٢) اعراب معلم:

حرفاته كلامي (فتح) باسم اعراب ألم (رهق قسم) باسم معلمات.

حرفاته فتحي بجاي كل طبعه علماً وياسته علماً (بيان لعدد اعرايس) معلمات:

(علماء و ثور) عالم: اذعوا الهم العنت.

معهم علاً مفهوم

اعراب بنهم  $\leftarrow$  خلاً

٣) اعراب تقديرى: در حوالات:

١) اسم مفعوله: اسم معصرى در حوالات مرفق و مفهوم و مجرور اعرايساً لتقديرى اسن.

لبرى تذهب / رأيت سناً / أهنت كتاب معلم

معهم مفهوم تقديرى

$(أ) = (ي)$

٢) اسم مفعوله: مفعول ححوالات مرفق و مجرور دهانى اعراب تقديرى هنر

العاصي تذهب / سلط علم الحدبي

مجدور عرف تقديرى

$(ي)$

\* الاسم مفعول ححوالات مرفق و مجرور تذكرة باسم (بدون) أول و مفتاح (بناه) عرف "ي" از اخر ملء هنف هر ده جاكي (ي) ها فرط

افتوده مهرب: عاصي تذهب / سلط علم حوار

\* اسم مفعول در حالت سعنوب مثلاً اعراب ظاهری اینست : رأيُ عاصِيَا - رأيُ الفَاطِمَةِ ↓  
لـ مفعول و مصدر ظاهرًا

نَفَرْتُ إِلَيْكَ مَهْمَنْتُ  
 مَهْمَنْتُ مَهْمَنْتُ مَهْمَنْتُ  
 مَهْمَنْتُ مَهْمَنْتُ مَهْمَنْتُ  
 مَهْمَنْتُ مَهْمَنْتُ مَهْمَنْتُ

ذَهَبْ بَعْدَ زَهَبْ بَعْدَ زَهَبْ  
نَاعِلْ حُفَّةْ تَالَّهُرَا  
نَاعِلْ حُفَّةْ تَالَّهُرَا  
نَاعِلْ حُفَّةْ تَالَّهُرَا  
نَاعِلْ حُفَّةْ تَالَّهُرَا

وَالْمُؤْمِنُونَ -

عنصر فاعل ہے جو حکماہ قبل از عمل فزار عنہم نہیں  
 (انواع ایم ظاہر: تھا دوسیم سعد مثلاً عاب و مفرد یونیک ٹائپ)  
 خعل ۳ نوع خارج ایم ظاہر  
 خعل بارز ہے تنہ  
 خعل بارز  
 خعل بارز  
 (عین حالہ سبز برائی زاید فاعل  
 و بعود خارج)\*

\* عناصر بين عامل وفاعل، فامله ايجاد سود ← سبعة من ذلك المسing لشيءان  
 عامل عامل ماضل عامل (مرفوع بالفتح)

٢) مفاعل خير باز : هر فنلندر حارك خير سفن و فوجها من جان خير مفاعل ازرق خير بازات ← ينبعون إلهم القدرة .

\* فنلندر ابتدأ جملة مما يابنه صورت مفرد بكارود : \*

ينبعون طالبان إلهم القدرة ← ينبع الطالبان إلهم القدرة

٣) فاعل خير ستر : در صفحه های ۷ و ۱۴ در فنلندر علاج خیر مفاعل بصورت خیر ستر «انت» ، «أنا» و «خیز» می باشد .

اما در صفحه های ۱ و ۴ اگرچه مازنعتل ام خالع نزد شاعر «هو» و «هم» مفاعل رسمی است .

آخرین إلهم القدرة

## بحث عن الإيمان

أَنْقُلَ الْمُسْتَقْدِرُ  
مُعَلِّمٌ وَمُؤَلِّمٌ  
جَهَنَّمَ (الْكَلَّ) مُوْحَدٌ

أذْهَبْ إِلَمْ السِّرْ  
عند (فَاعْلَمْ كُلْ مُنْسَرْ) (أَنَا)  
خَلَامْ فَوْجَ

**نفس سعفان** : بعد ام ظاهر و با همین بازیم آید . (و با پیشتر چلم)

١) مفهُول اِسْمٍ ظَاهِرٍ : حَوْرَاهُ سِنْ اِرْتَفَلْ (سِنْكِي) دِعَاعِلْ ، اِسْمٍ سِنْوَبِرْ هَرَارْ بَلِيرْدْ آلْ اِسْمٍ «مَغْفِلْ» بِـ «اسْتْ» : يَكْبُتْ اِعْلَمْ الْمَلَائِكَةِ  
 ٢) مفهُولُ عَيْنِي بَازِرْ : عَيْنِي نَفَقْ مَسْتَوْلِمْ حَيْدَرْ بَازِرْ

ایاں نہیں  
عفراں بھل سپری

مُعْتَدِلٌ مُعْتَدِلٌ مُعْتَدِلٌ  
مُعْتَدِلٌ مُعْتَدِلٌ مُعْتَدِلٌ

\* الْمَعَالِمُ اِنْتَقَاعُ اَمْ حَالِهِ رَأَيْهِ وَسَعْيُهِ بِنْزِارِ فَرَغْهِ مُهْبِرْهِ؛ سَعْيُهِ فَلَعْنَهِ سَقْمُهِ شُورْهُ زِيَادَهِ بَارِهِ فَلَعْنَهِ كَبَرْهُ وَدُونْهُ:

لقد كرمكم أباً... (هنا ياريتا زن) / نحن سمعنا قائل

۱۴) معمول پیش رک جمله: کل فعل فعل از افعال می باشد و حلقه عبارت معمول است و معمول تلفیر است و در این اعشار علام هست.

عالوا : اذْهَبُوا إِلَيْهِمْ بِرَوْكَمْ  
معهم بحلاً مذهب

- جملہ ایں :

عند  $\rightarrow$  همیشہ حاری اخراج مرفع است  $\rightarrow$  به ۴ حالات

الف) حبند عزفه هر طاه بس از بستا چه با افضله و چه بروز غاصله اسمح مفعه (عالیاً نادره) بیار که بیانیت دارد و حبند عزفه است.

الكتاب مفهوم  
في الواقع حبذا فرد معنوي  
باتساعه حبذا فرد معنوي  
باتساعه حبذا فرد معنوي  
المؤمن خبواته هنا... / حواله معلم

\*<sup>ك</sup> الخبر عز و سُنْ باهْ بِإِرْأَتْ قَدْ جَنْ دَنْمَادْ بِإِرْأَتْ مَالْبَيْتْ لَهْ وَلَمْ دَاهْرَتْ حَامِيدَنْ لَازْمَ سَيْتْ.

اللَّهُمَّ إِنِّي سَأَكْثُرُ مِنْ حِلْمِي وَلِمَنْ يَرِيدُ  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ حِلْمٍ حَمْدَنَةٍ مُّعَابِدَنَةٍ لَّا يَرِيدُ  
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوْذُ بِكَ مِنْ حِلْمٍ حَمْدَنَةٍ مُّعَابِدَنَةٍ لَّا يَرِيدُ

ب) عبد جمله مغلبي: معروفة ببراءتها في باقاعدتها وهي بدون خاطل مغلبي قدر يزيد كثيرون عنها سبب حادث سورهازون لكن عبد جمله مغلبي مغلبيه أحسن.

الآن فِي الْمُعْتَدِلِ وَالْمُجَاهِدِ وَالْمُنْهَاجِ وَالْمُنْهَاجِ  
فِي الْمُعْتَدِلِ وَالْمُجَاهِدِ وَالْمُنْهَاجِ وَالْمُنْهَاجِ

نـ) مـنـعـلـاـتـ اـسـمـاـتـ

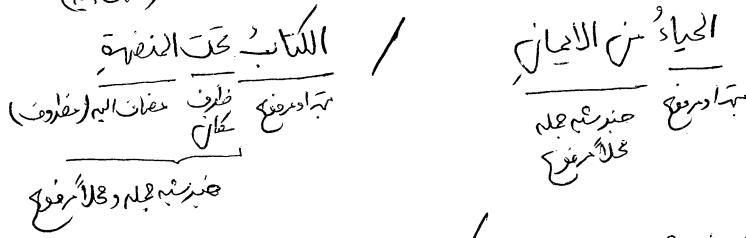
الله بِسْمِ رَحْمَنِ وَرَحِيمٍ

**فاطمة ایما کھا توکی  
بنا ترا ملید صبردم**

ام رفع + هر + حبیباتی دم + ام   
 هر (دم) حبیباتی

حذازفه قلء اسبي - حلاً رفقه

۶) خبر سیه چله: آنکه جز جبار و مجرور و یا ضرف و مغاروف همچو خبر دیلری نباشد خود از عما به عنوان خبر سیه چله و محل اسرار فوچه زن.



\* اللَّهُمَّ إِنِّي جَلَّ بِأَنْتَ وَبِإِنْكَلَمْ بِأَنْتَ وَصَنَدَرْ بِإِنْكَلَمْ مُحَمَّدٌ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صَدَرْ

معنى العنف الى عمره أيام بعنف جراحته لهم تود - عنف الى عمره أيام بعنف جراحته لهم تود - عنف معنف أول مليار ونه ستون \*

\* حصنه تکه ایم شدم و چون نیز نگیریم در حال استهان واقعه سوزن معرف "ل" از اینجا که این علاوه بر این نیز \*

معلم المدرسة ← معلم المدرسة  
لبنان ← لبنان

**لِسْنٌ صَفَتٌ :** حُرْ طَاهِ اَنْعَمْ لِمْ جَبَامْ حُورَا مَنَافْ سُورْ وَ اَزْكَارْ قَدْ رَاهِمْ حَطَابْ بَاهْ رَاهِيْ طَهَافُونْ وَ صَفَتْ اِيجَارْمْ سُورْ

\* عمان و موصوف (مسنون) و مکانهای هزارگی هر دوستم و با اعتماد باشم ★  
★ هر ایشان شفاهات خود را /

(حالات بال الارجاعی ایام شفاف و ایام جاودا شده باشیم  $\leftarrow$  عطف بیان خواهیم داشت)  $\leftarrow$  تا اینجا اللہ نزدیک  
 عطف بیان خواهیم داشت کیانم "اک" داری باشد، صفت مخصوص محسوب میشود:

نحو اللائحة التي أبصروا

\* در عرب این ایجاد مخفف آن است و بمعنی قدر عربی کردن و این در فارسی اینها صفت-خواهی شود \*

رأينا كلانا هنا العجمي  $\leftarrow$  حاسن اكذول لكرهنا عازل رادع  
معنا فيهم صفت  
صحت متفاوته الله

\* جملہ بڑا ریاستیں ہو، جملہ واسیں پر جملہ دس کے میں ایں۔ \*

هـو نبـر سـلـانـا بـحـرـهـ اللـهـ

نواة

۱) افعال ناعقنه: بدر جلای اینها و بدل را این خودنمایی و سبک جلای اینها هم خبر خواهد بود ولهم من فویب میرور.

**مختصر افعال ناقصه:** جاف - ساد - صار - سادا - لمس - جاف - بود

لهم العالم فقيداً  
لهم فصل فصل فصل  
ناهض ناقص ناقص  
درر درر درر  
معذوب معذوب معذوب

١٢) حروف سجعية بالعقل: بـ(سـجـلـاـصـمـمـ) و بـ(عـلـمـاـعـلـ) نـاقـعـهـاـمـ حـوـدـرـاـعـلـبـمـ / وـ(عـلـمـاـعـلـ) وـ(عـلـمـاـعـلـ) سـجـعـهـاـمـ حـوـدـرـاـعـلـبـمـ /

**مُخْتَلِفُونَ** مُرْدِفٌ سُجُونٌ : أَنْ - حَمَانًا - كَبِيرًا / كَبِيرًا ... هُوَ الْمُهْنَمُ

لَيْلَةٌ أَحْمَاءُ عَلَيْهِ رُوْفٌ  
 صَرْبَجَةٌ اِمْ لَيْلَةٌ  
 مَسْرُورٌ حَنْدِيرٌ (عَلِمَا سَعِينَ)  
 حَلَّاً رُفْقَةٌ

\* حرفه يبدأ بحرف تجاه بالفعل حرف «ما» قدر يكون ← كلار إنـ حروف راقـمـ لـ وـ جـ مـ إـ زـ بـ حـ لـ حـ حـ مـ تـ كـ بـ حـ حـ

النقطة سلاح من الاصطفاف  
منها ينتفع صغيرها

١٣) ایم عضیرلای تفہم جنسن : ماتھر حروف بچھے بالفلم عکس جوں  
ایم کرن ویڈیو <sup>کام</sup> دارد : ← سفر دلکھو ایت ایسا ستوں <sup>کیا</sup> لیرد

\* درجه ای در آنکه بعد از حل "حصہ" و آنها که قبل از حل "ذلت" استفاده شود.

لَا يُؤْمِنُ مَنْ قَاتَلَنَا  
أَتَ الْكِفَّارُ مُصْلَحٌ لَّهُمْ  
مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِمْ  
مَرْفُعٌ بِرُشْدٍ  
مَنْ يَرْجِعْ  
إِيمَانَهُ فَأُولَئِكُمْ ضَالُّونَ

- فعل مطلق: سعری است سفرب عالیاً نظره را زیرین محل خود بحمل

جهت تالیف و بیان فرع و تعداد اخراج فعل آن و نزل ا... قرآن برسوله تترلا

فعل مطلق تالیف و سیم از آن صفت و عناوینه و عدد و راه هر کدام دلیل تالیف و بایه تالیف نازم بباران  
نزل ا... قرآن تترلا (فرازه نزلان راستا تازل کرد)

فعل مطلق نوعی: سیم از آن صفت و ریاضات اله واقع شود.

نزل ا... قرآن تترلا عجیلا ← (فرازه نزلان را به زبان برسیم تازل کرد)  
فعل مطلق صفت  
سفرب فرع سفرب

\* حکایت زید فعل مطلق اند با فعل چنوف:

شکراً - حداً - حقاً - سجاناً - بجاناً... - سعاً - طاعهً - حراً - احوال و بحلاً

- فعل غنی: (ظرفها)

\* همین خرافهای زبان: قبل - بعد - عذر - خوار - عت - حلف - اسم - جنب - لزز - حیث  
بن - خلل - دراء - نخو - نین - دیسارت - حنا - هنار

\* همین خرافهای زبان: قبل - بعد - عذر - خوار - يوم - اسر - عداً - اسبوع  
ساد - دل - سامن - آن - الکن - حین - قرار - ایه

بعضی خلافها فعل غنی و سفرب کویم



## - سادی :

۱) سادای صناف : در صورتیکه سیم از نادا ، نفس صناف الی واقع گردد باشد ، سادا از نوع سادای صناف و حارای اعراب معمول خواهد بود .

سادای صناف / سعادتی صناف  
سادای صناف / سعادتی صناف  
سادای صناف / سعادتی صناف  
سادای صناف / سعادتی صناف

یا مریم / سادای عالم  
یا حسن / سعادتی عالم  
بسم الله الرحمن الرحيم

۲) سادای صنف : الْرَّبُّ از نادا ، صناف الی سیاره سادای علم و بینه بضم خواهد بود .  
\* الرب جای بر کلم حاضر ، از اینم تدریج هفت نادای حالات سادای غیر صناف استفاده شود (یعنی سادای  
تدریج ساده و سیاره بضم خواهیم داشت .

یا احمد / یا رجل  
نادای مخصوص

\* هر چهار نادای دارای صفات (یعنی باشد) سادای صناف معمول تدبیراً (میتواند این که نادای هر دو فیض (یعنی) تعلم و اداء این انت از صفات الی و صور داشته و  
حروف (دو دیده) این است :

یارب ← یارب  
نادای صناف معمول ← صفات الی (لا) جزء  
صناف تدبیراً ← سعادتی صناف  
صناف تدبیراً ← سعادتی صناف

\* ترتیب حمله الهم این حشر است : (ا... ) = سادای علم بینه بضم و عرف "م" (کذا)

\* الرب نادای دارای "ال" باشد با اینکه از این دلایل نظر "ایقا" و "ذوق" "أيَّهَا" بادوام : ایه و ایت + حما  
صرف نیم

← جای باشد + فعل بدل و رفع

← سیاره سے صفت و رفع

## - استناد :

ادات : إِلَّا (همیز) ادات ایت

شم : بعد از إِلَّا

شم : قبل از إِلَّا ← نفس نیست

دونوی استنادیم : تاء + صفر  
لکم نیز ندارد  
کم نیز ندارد  
لکم نیز ندارد  
لکم نیز ندارد  
لکم نیز ندارد  
لکم نیز ندارد

(اعواب نیم تابع مستثنیه خودش است)

\* استناد تاء یاد بدل است بعدهم رود راجله متغیر که نفس هنوز نهاده نمایند .

\* بلای یا منم شمر نه گذوف بحمله ترتیب كـ ، نفس هنوز نهاده همان شمر نهاد رکراپل رکراک شمر نهاد قدر کشید

لا يسمع إلا صوت العيلور (بابنف الا → صوت العيلور) باع ایت ← شمر نهاد ایرانیم (نفع خواهد بود )  
شمر نفع موضع

\* استناد فتح در جلال ستم یا سوالم پیش بعدهم رود که هم این قسم گذوف دارد .  
فتح کلام ← فعل - فعل مثالی حامل